

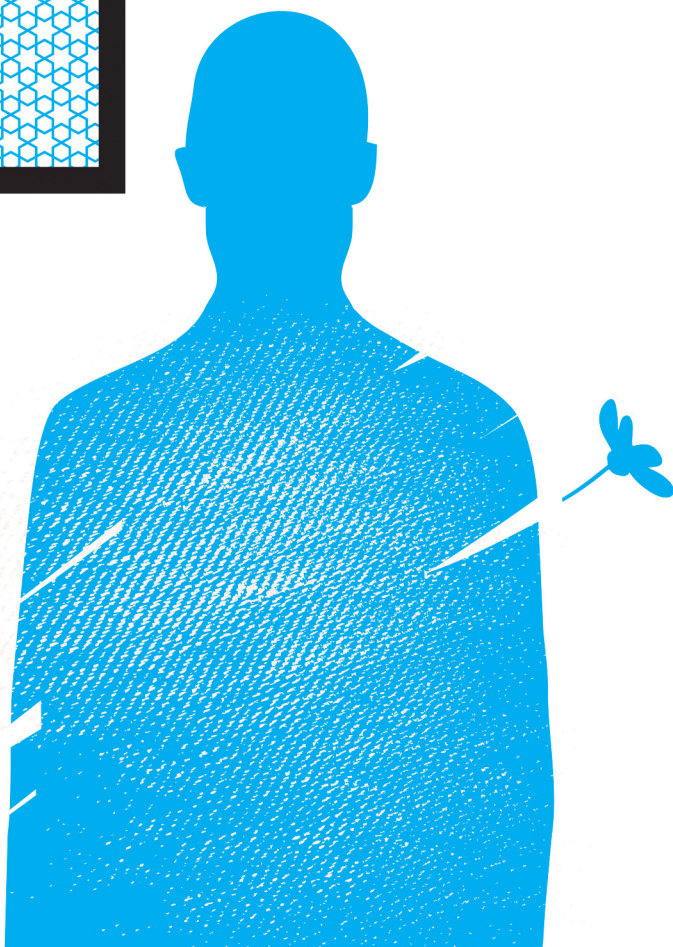
زیبایی شُرور

شُرور و بلایا؛ چرایی و وظیفه‌ی ما

مهری مصباح‌زاده



۱



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



شناسنامه

تحقیق و تدوین: حسین مظفری
ویرایش: محمد مهدی عقابی
گرافیک و صفحه آرایی: محمد ندیری
چاپ یکم: ۱۳۹۹
شمارگان: ۱۰۰۰۰ نسخه
قیمت: ۶۵۰۰ تومان



زیبایی شُرور

شُرور و بلایا؛ چرایی و وظیفه‌ی ما

آن‌ها طعم کدو تنبل می‌خورند
آن‌ها از مصیبت‌ها بی‌خبرند



❖ اشاره ❖

نوشتار حاضر، حاصل سه جلسه سخنرانی و پرسش و پاسخ از علامه آیت الله محمدتقی مصباح یزدی است که در اسفند ۱۳۹۸ و پس از شیوع بیماری کرونا در کشور ایراد و برگزار شده است.

آیت الله مصباح، در ابتدا به این نکته اشاره می‌کنند که از دو جهت می‌توان درباره‌ی بلایا و شرور بحث کرد: از جهت نظری؛ و از جهت عملی؛ بدین معنا که از جهتی می‌خواهیم دریابیم با توجه به علم و حکمت پروردگار، وجود این بلایا چه توجیه یا فلسفه‌ای دارد، و از جهت دیگر می‌خواهیم تشخیص دهیم که در زمان وقوع بلایا و بیماری‌ها و حوادث، و به تعبیر دیگر، شرور، در مقام یک مؤمن، چه واکنشی باید از خود نشان دهیم؛ چه از جهت قلبی و عمل جوانحی (رضایت یا عدم رضایت) و چه از نظر ظاهری و اعمال جوارحی.

ایشان، با بیانی شیوا و روان، به این دو مسأله پاسخ می‌دهند و با استفاده از مقدمات عقلی و همچنین آیات و روایات، گره‌های ذهنی موجود در باره‌ی این مسائل را به خوبی می‌گشایند و در پایان، به هفت پرسش مهم برخی از مخاطبان پاسخ می‌دهند که این بخش از کلام نیز ابعاد مسئله را روشن‌تر می‌کند.

می‌توان ادعا کرد که این مکتوب، به رغم اختصارش، در بررسی محققانه‌ی ابعاد بلایا و شرور، کم نظیر یا بی نظیر است. از این رو، مطالعه‌ی دقیق و عالمانه‌ی آن، به همه‌ی ارباب معرفت و تمام کسانی که دغدغه‌ی فهم دقیق‌تر و عمل بهتر را دارند، سفارش می‌شود.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
الحمد لله رب العالمین، و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

❖ مقدمه

این روزها، صحبت از بلاها و مصیبت‌ها و بیماری‌های واگیر و به خصوص مسئله‌ی کرونا در میان است که بسیاری از کشورها را در بر گرفته و روز به روز هم شیوع بیشتری پیدا می‌کند. در باره‌ی این‌گونه مسائل، سؤالات فراوانی از قشرهای مختلف در سطوح متفاوت فهم و تحصیل و معرفت و ایمان طرح می‌شود؛ از جمله می‌پرسند: این آفات و بلیاتی که پدید می‌آید و گاهی گسترش پیدا می‌کند و بسیاری از کشورها را در بر می‌گیرد و حتی افراد بی‌گناه و اطفال را مبتلا می‌کند، چه حکمتی دارد؟ به نظر رسید که بحث نسبتاً جامعی می‌توان طرح کرد که دست‌کم شامل تیت‌های آن باشد؛ هرچند هر بخش آن کامل بحث نشود.

❖ امکان طرح بحث در دو حوزه‌ی نظر و عمل

این بحث را در دو حوزه می‌توان طرح کرد: یکی، حوزه‌ی نظری؛ و یکی، حوزه‌ی عملی. منظور این است که یک وقت، ما از نظر عقلی و فلسفی می‌خواهیم بفهمیم وجود این بلاها و آفت‌ها و به اصطلاح، این شرور، چه توجیه عقلانی دارد و چرا و چگونه در عالم تحقق پیدا می‌کند (بحث

نظری)؛ و یک وقت می‌خواهیم ببینیم وظیفه‌ی انسان در باره‌ی این‌ها چیست (بحث عملی). بنابراین، بحث را می‌شود به دو بخش کلی تقسیم کرد: ۱. بخش نظری؛ ۲. بخش عملی.

❖ طرح مبحث شرور از قدیم‌الایام در میان فیلسوفان و متکلمان

در بخش نظری، تا آنجا که ما با بحث‌های اعتقادی و فلسفی پیشین آشنا هستیم، از قدیم‌ترین مباحثی که در باره‌ی شناخت عالم و هستی مطرح بوده، بحث در باره‌ی شرور بوده است. در این عالم، چیزهایی وجود دارد که انسان از آن‌ها منتفع می‌شود، لذت می‌برد و شادی بخش است، و نیز چیزهای دیگری هم وجود دارد که یا موجب درد ورنج و الم، یا مانع کارهای خیر و تحقق خیرات بیشتر می‌شود.

❖ نگرش ماتریالیستی به این مسئله و نقد اجمالی آن

گرایشی که به ده‌ریین نسبت می‌دهند و مقتضای گرایش ماتریالیستی است، این است که همه‌ی این‌ها، لازمه‌ی طبیعت این عالم است. بر اساس نگرش ماتریالیستی نمی‌توان برنامه‌ی منظم حساب شده‌ای برای عالم تعیین کرد؛ این‌که چگونه بوده و چگونه هست و چگونه خواهد شد. بر اساس اصول ماتریالیستی، این پرسش‌ها جواب قطعی ندارد. می‌گویند این عالمی که ما در آن زندگی می‌کنیم، همین است که هست؛ تا بوده، چنین بوده؛ و تا هست، چنین است!

این، گرایشی است که اصلاً وارد مباحث الهی و خداشناسی و حکمت‌های آفرینش و این مطالب نمی‌شود. این افراد، تدبیر حکیمانه‌ای را بر عالم حاکم نمی‌دانند. طبعاً ما هم این گرایش را به کلی کنار می‌گذاریم و می‌گوییم: آن موضوع نظری که ما دنبال آن هستیم، برای کسانی طرح

می‌شود که به آفریدگار حکیم معتقد باشند. چنین کسانی به راحتی می‌پذیرند که آفرینش خوبی‌های این عالم، از روی حکمت و مصلحت بوده، و صفات حُسنای الهی باعث شده که این‌ها را خلق کند. البته به شُرور که می‌رسیم، کار دشوار می‌شود.

◆ نگاه ثنوی به مسئله‌ی خیر و شر

به همین جهت، از دوران‌های باستان، کسانی به ثنویت معتقد شدند و گفتند: این عالم، دو مبدأ دارد: مبدأ خیر، و مبدأ شر. بعضی معتقدند این دو مبدأ، در عرض هم هستند؛ که می‌توانیم آن را ثنویت عرضی بنامیم؛ چنان‌که به بعضی از حکمای قدیم، چنین گرایشی نسبت داده شده که معتقد به دو مبدأ مستقل از هم (یکی، منشأ خیرات، و دیگری، منشأ شرور) بوده‌اند؛ چنان که آن یکی، ذاتش اقتضای خیر دارد و مبدأ همه‌ی خیرات عالم است، و آن دیگری، ذاتش اقتضای شر دارد و مبدأ همه‌ی شرور عالم است. این، یک گرایش بوده است.

کسان دیگری معتقدند که خدا (اهورا مزدا) همه چیز را آفرید، و از جمله‌ی آن‌ها، اهریمن بود که مبدأ شرور عالم شد؛ این شرور، از اهریمن است و انتساب آن به خدای آفریدگار، به واسطه‌ی اهریمن است، و چون او خالق اهریمن است، خالق کارهای او هم حساب می‌شود. نام این ثنویت را ثنویت طولی می‌گذاریم. چه بسا این افراد بگویند که خدا از آفرینش اهریمن و افعال او خوشنود نباشد؛ چیزی شبیه آنچه در تورات آمده که خدا بعد از آفریدن آدم و حواء و خوردن ایشان از درخت ممنوعه، از خلقت آن‌ها پشیمان شد!

◆ نگاه توحیدی به مسئله

اما آنچه مستقیماً با اعتقادات توحیدی و ادیان الهی و به خصوص دین

اسلام ارتباط پیدا می‌کند، این است که ما معتقد باشیم به این که کل هستی، یک آفریدگار دارد و او واجد همه‌ی کمالات و صفات خیر است و هیچ نقص و شرّی در وجودش نیست؛ همه چیز، آفریده‌ی اوست و او همه چیز را بر اساس حکمت و مصلحت آفریده است.

❖ یک پرسش مهم درباره‌ی شرور

بعد از طرح اجمالی دیدگاه توحیدی در این مسئله، این سؤال مهم طرح می‌شود که «شرور را خداوند برای چه خلق کرده است؟». به تعبیر دیگر، از نظر عقلی چگونه می‌توان توجیه کرد که خدای حکیمی که هیچ صفت زشتی ندارد، هیچ عامل شرّی در وجودش نیست، خیر محض است و چیزی جز خیر را نمی‌خواهد، این شرور را بیافریند؟

❖ پاسخ مشهور فلسفی به این پرسش

بحث‌هایی بسیار عمیق و طولانی در طول دوره‌های مختلف تاریخ اسلام در بین اندیشمندان شده و مشهورترین پاسخ فلسفی، این است که این شرور، در واقع، امور عدمی هستند و در حقیقت، عنوان «خلق» و «ایجاد» و «صدور» و مانند این‌ها بر آن‌ها صدق نمی‌کند.

❖ عدم کفایت پاسخ مزبور برای حلّ مسئله

این تحلیل، هرچند اشکال دقیق فلسفی مربوط به مناسبات علت و معلول را برطرف می‌کند (یعنی این اشکال را که چگونه از علتی که خیر محض است، معلولی صادر می‌شود که شر است؟)، این سؤال همچنان باقی می‌ماند که چرا عالم به گونه‌ای خلق نشده که این امور عدمی از آن‌ها انتزاع نشود؟ آتشی که می‌سوزاند؛ بیماری‌ای که انسان را از پا درمی‌آورد،

مانند بیماری سرطان یا بیماری کرونا، و امثال این‌ها، اموری وجودی هستند؛ هرچند با تحلیل عمیقی بگوییم که حیثیت شربودن آن‌ها به عدم برمی‌گردد. سرانجام این سؤال طرح می‌شود که چرا خدای حکیم و مهربان، این اموریان بار را خلق کرده است؟

همچنین همه‌ی مسلمان‌ها بلکه اهالی همه‌ی ادیان معتقدند که در عالم ابدی، دو سرا هست؛ یکی، سرای بهشت است که هیچ شری در آن نیست، و دیگری، سرای جهنم که هیچ خیری در آن نیست. سؤال می‌شود که اگر خدای متعال، جهنم را خلق نمی‌کرد، چه می‌شد؟

◆ تقسیم شُرور به شُرور دنیوی و اخروی

در پاسخ به این‌گونه سؤالات می‌توان گفت: این مخلوق‌هایی که ما آن‌ها را شرمی نامیم، به دو دسته تقسیم می‌شوند: یک دسته، شُروری که در این عالم تحقق پیدا می‌کند؛ یک دسته هم شُروری که مربوط به عالم ابدی است و در واقع بازتاب اعمال ناشایست انسان در دنیا است.

◆ تقسیم شُرور دنیوی به شُرور اولیه و ثانویه

شُرور این عالم، به نوبه‌ی خود، به دو دسته تقسیم می‌شود: یک دسته، شُروری است که بدون دخالت انسان یا موجود مختار دیگری پدید آمده است، و برای این‌که اصطلاحی داشته باشیم، می‌گوییم «شُرور ابتدایی». دسته‌ی دیگر، شُروری است که جنبه‌ی ثانوی یا عکس‌العملی دارد؛ یعنی موجودی، کاری را می‌کند، و به سبب آن، شری تحقق پیدا می‌کند؛ چنان‌که انسانی گناه می‌کند و به آثار سوء آن گناه مبتلا می‌شود. این‌ها را می‌گوییم شُرور ثانوی یا عکس‌العملی.

◆ نسی بودن شرور دنیوی

در باره‌ی شرور دنیوی بحث‌هایی شده مبنی بر این‌که شرّیت این‌ها نسبی است؛ مثلاً آتش، کاغذ را می‌سوزاند؛ ولی باعث می‌شود غذا پخته شود، یا هوا گرم شود و جلوی سرمازدگی و بیماری‌های ناشی از آن گرفته شود. پس این شرور نسبی است؛ یعنی برای بعضی چیزها خیر است و برای بعضی چیزها شر است.

آنچه محل بحث است و بیشتر شبهات در اطراف آن دور می‌زند، این است که اصلاً خدا چرا شروری را که موجب درد ورنج و ناراحتی و بی‌خوابی و گرفتاری‌ها می‌شود، در این عالم خلق کرده است؟

◆ لزوم توجه به فلسفه‌ی آفرینش انسان در دنیا

پاسخ این سؤال، هنگامی روشن می‌شود که ما بفهمیم اصلاً خداوند حکیم، چرا آدمی‌زاد را در این عالم خلق کرده است؟ توضیح، این‌که خدای متعال، بعد از این‌که همه‌ی عوالم را آفرید، از عوالم علوی، فرشتگان مقرب و «عالین» تا فرشتگان متوسط و مربوط به عالم برزخ و مثال، تا فرشتگانی که مربوط به این عالم بودند، چون همه‌ی این‌ها ظرفیت خاص داشتند («وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ»^۱)، خداوند به حسب ظرفیت آن‌ها، فیضی به آن‌ها مرحمت کرد: «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ»^۲. خاصیت ملائکه، این است که توان محدودی برای یک کار

۱. «عالین»، نام گروهی از موجودات یا فرشتگان مقرب الهی است که در آیه‌ی ۷۵ سوره‌ی «ص» بدان‌ها اشاره شده است. قال تعالی: «قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَتَسْتَكْبِرُتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ».

برای اطلاع از تفسیر آن رک: محمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۱۷، ص ۲۲۶.

۲. صافات، ۱۶۴.

۳. انبیاء، ۲۶، ۲۷.

خاص یا کارهای خاصی دارند» (مِنْهُمْ سُجُودٌ لَا يَرْكَعُونَ وَرُكُوعٌ لَا يَنْتَضِبُونَ) و هیچ وقت به فکر گناه و تخلف هم نمی افتند. باقی ماند جای موجودی که بتواند از راه اختیار خودش، عالی ترین مرتبه‌ی فیوض الهی را دریافت کند.^۲ این بود که خدای متعال به فرشتگان فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^۳. چنین موجودی، آن قدر می تواند تکامل یابد که جانشین خدا شود، و رفتارهای خدایی از او ظهور پیدا کند، و به بالاترین کمالات وجودی (غیر از کمالاتی که مخصوص حق تعالی و واجب الوجود است) نایل شود، و انسان، هنگامی لیاقت این فیض را پیدا می کند که مسیر خودش را با انتخاب تعیین کند.

◆ لزوم آفرینش دنیا با این اقتضات، برای شکل گیری انتخاب های عالی انسان و رسیدن وی به کمال

خوب، برای این که چنین موجود انتخابگری به وجود بیاید و بتواند به مراتب مختلفی از تکامل برسد، و در عرصه های مختلفی به کمال اختیاری برسد و به یک تعبیر، «مظهر اختیار الهی» شود، باید در عالمی آفریده شود که طبیعت آن، اقتضای تغییرات مختلف را داشته باشد. برای تحقق انتخاب باید دو راه وجود داشته باشد: یکی، راه صعود، و دیگری، راه سقوط؛ یکی، خیر، و دیگری، شر؛ یکی، مطلوب، و دیگری، نامطلوب؛ تا زمینه ای برای امتحان و انتخاب آگاهانه فراهم شود. پس خدای متعال، این عالم را خلق

۱. فرازی از خطبه‌ی یکم نهج البلاغه در باره‌ی گروهی از فرشتگان؛ بدین معنا که برخی از ایشان، دائماً در حال سجده هستند و برخی دیگر، همواره در حال رکوع.

۲. البته ملائکه هم یک نوع اختیار دارند؛ یعنی کار خیری را که می کنند، از سر علاقه است و از آن هم لذت می برند. به این معنا، آن ها هم اختیار دارند؛ اما انتخاب به معنای اختیار بین خیر و شر و ترجیح یکی بر دیگری را ندارند.

۳. بقره، ۳۰.

کرده برای این که موطن تغییرات گوناگون باشد و این تغییرات بتواند زمینه‌ها را برای انتخاب‌های بسیار پیچیده و مختلف در عرصه‌های متفاوت فراهم کند تا آن انتخاب مطلوب تحقق پیدا کند، و انسان از این طریق، لایق عالی‌ترین فیض الهی شود و از فرشتگان نیز بالاتر رود. لذا هنگامی که ملائکه گفتند «أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ»، خداوند فرمود: «إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»؛ یعنی شما نمی‌دانید که چرا این موجود می‌تواند خلیفه شود؛ اما شما نمی‌توانید خلیفه شوید و ظرفیت آن را ندارید.

بنابراین می‌توان گفت که عام‌ترین حکمت وجود شرور، نقایص، آفات و بلاها در این عالم، این است که زمینه‌ی انتخاب را برای انسان‌ها فراهم کند تا بتوانند با انتخاب صحیح خود، طرف خیر را انتخاب کنند و لیاقت و استحقاق دریافت عالی‌ترین کمال وجودی و فیض الهی را پیدا کنند.

◆ مقصود بالعرض بودن شرور

نتیجه‌ی این سخن، این است که وجود شرور، مقصود بالذات نیست؛ بلکه مقصود بالعرض است؛ یعنی برای این است که زمینه‌ی انتخاب فراهم شود تا موجودی که ظرفیت ممتازی دارد، بتواند با اختیار و انتخاب خودش، لیاقت دریافت عالی‌ترین فیض الهی را پیدا کند. به تعبیر دیگر، پاسخ این سؤال که «چرا خداوند حکیم، این شرور را آفریده؟»، این است که این شرور مانند دردها، رنج‌ها، غصه‌ها، فراق‌ها، عذاب‌ها، شکنجه‌ها و ...، مقدمه و وسیله‌ای هستند برای این که انسان‌هایی بتوانند انتخاب صحیح داشته باشند و به عالی‌ترین فیوض الهی نایل

شوند. حصول آن کمالات انسانی، مقصود بالذات است، و تحقق این شُرور، مقصود بالعرض.

◆ نقل سخن برخی از حکما و نقد آن

در اینجا بی‌مناسبت نیست اشاره کنیم به این سخن بعضی از حکما که «هرچند وجود شُرور در این عالم فی‌الجمله حکمت‌هایی دارد، نهایتاً باید تعداد خیرها بر شُرور بچربد و نباید شر غالب شود.»؛ ولی ظاهراً این جواب هم جواب کاملی نیست؛ برای این‌که ملاک غلبه، فقط غلبه‌ی کمی نیست؛ زیرا اگر انسانی پیدا شود که لیاقت پیدا کند که به انتخاب خودش، عالی‌ترین فیض وجود را دریافت کند، به همه‌ی عالم می‌ارزد و جا دارد همه‌ی آن‌ها فدا شوند برای این‌که چنین انسانی پیدا شود؛ مثل وجود مقدس پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. لزومی ندارد که تعدادش زیاد باشد. به هر حال، این هم عبارتی بین‌پرانزبود که بعضی‌ها شرط کرده‌اند که خیر باید غالب بر شر باشد؛ یعنی غلبه‌ی کمی داشته باشد؛ ولی ظاهراً برهانی ندارد.

◆ وجود شُرور خاص در کنار شُرور عام، به اقتضای حکمت الهی

حالا در این مسیر، این مسئله‌ی فرعی طرح می‌شود که انسان‌ها، مراتب مختلفی از تکامل برایشان میسر است؛ ظرفیت‌های آن‌ها متفاوت است؛ و عرصه‌های تکاملی آن‌ها هم مختلف است. از این رو، حکمت اقتضا می‌کند که به دنبال فعل و انفعالات و تأثیر و تأثرات متقابل، عرصه‌های مختلفی از خیر و شُریدید بیاید تا شرایط مختلفی برای تکامل طولی و عرضی فراهم شود. و با توجه به ظرفیت‌های مختلفی که در وجود انسان است و حتی می‌تواند مدتی راه خیر را انتخاب کند و بعد تغییر مسیر بدهد، چنان‌که عکس این هم ممکن است، باید شرایط انتخاب همواره قابل تغییر

باشد؛ به گونه‌ای که اگر کسی ده‌ها سال هم عبادت خدا کرده، امکان این را داشته باشد که آخر الامر مبتلا به معصیت و شر شود. عکس این هم صادق است. پس باید انواع و اقسام عواملی که زمینه‌های خیرات و شرور را جابه‌جا کنند، وجود داشته باشد. پس غیر از آن شرور ابتدایی و اولیه که برای کل عالم به طور عام در نظر گرفته شده، برای اشخاص هم شرور خاصی در نظر گرفته می‌شود تا زمینه امتحان‌های جدیدی فراهم بشود.

♦ وجود برخی از بلاها و شرور برای قطع علقه و دل‌بستگی مؤمنان به دنیا و لذت‌های آن

از مسائل فرعی دیگر، این است که کسانی به علت فریفتگی در برابر لذت‌های دنیا و سپس دل‌بستگی به آن‌ها، انتخاب غلطی می‌کنند؛ ولی اصل ایمان و معرفت آنان، هر چند خیلی کم‌رنگ، در عمق دلشان باقی می‌ماند؛ پس لطف الهی اقتضا می‌کند که حتی برای آن‌ها هم زمینه‌ای برای بروز و ظهور و رشد فراهم شود. یکی از راه‌ها، این است که مبتلا به بلا یا شرور شوند تا بفهمند لازمه‌ی زندگی این دنیا چه شروری ست، و بدین وسیله، تعلق‌شان به دنیا کم شود، و چه بسا باعث این شود که از گناهان گذشته هم توبه کنند: «وَلَنذِيقَنَّهُم مِّنَ الْعَذَابِ الْأَلْوَنِ الَّذِي دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»^۱.

♦ امکان زمینه‌سازی افراد برای ابتلای دیگران به خیر یا شر

مسئله‌ی فرعی دیگر هم این است که گاهی خود شخص، مرتکب کاری که موجب شر باشد، نشده؛ اما از شر دیگری به او سرایت می‌کند؛ مثل شرهای اجتماعی. عکس آن، در خیرات هم وجود دارد؛ یعنی خود شخص، مرتکب

چیزی که موجب استفاده از نعمت‌ها بشود، نشده؛ بلکه دیگری، کاری را کرده که زمینه‌ی انتخاب مطلوب را برای این شخص فراهم می‌کند، و در واقع، این هم نوعی امتحان است: «وَيَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ»^۱. حسنات هم می‌توانند عامل آزمایش شوند: «وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً»^۲. پس رفتار کسی ممکن است زمینه‌ی انتخاب و امتحان را برای دیگران فراهم کند؛ چنان‌که رفتار خوب گذشتگانی ممکن است زمینه‌هایی برای اعمال خیر نسل بعدی فراهم کند: «وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا»^۳.

❖ پاسخ اجمالی به پرسش و اشکال مزبور

حاصل جواب کلی، این است که شرور این عالم (به آن معنایی از شر که بر امور وجودی اطلاق می‌شود)^۴، مقصود بالتبع هستند؛ یعنی اراده‌ی حکیمانه الهی، اولاً بالذات به آن تعلق گرفته است که موجودی همچون انسان پدید آید که بتواند در سایه‌ی انتخاب و اختیار خویش، به بالاترین کمالات امکانی برسد، و انتخاب انسان، مقتضی وجود نظامی ست که خوب و بد و خیر و شر، هر دو در آن موجود باشند، و در نتیجه، این عالم و شرور آن نیز متعلق اراده‌ی الهی قرار می‌گیرد. به تعبیر دیگر، اراده‌ی حق تعالی، مستقلاً و اصالتاً به این شرور، از آن جهت که شر هستند، تعلق نمی‌گیرد؛ بلکه وجود این شرور، از آن جهت که از لوازم تکامل اختیاری انسان هستند، بالتبع مورد اراده‌ی حق تعالی قرار می‌گیرد.

۱. اعراف، ۱۶۸.

۲. انبیاء، ۳۵.

۳. کهف، ۸۲.

۴. مراد از شر در این اصطلاح، موجودی ست که به موجود دیگری آسیب برساند و باعث سلب کمالی از او بشود.

♦ وظیفه‌ی انسان در برابر شرور

در اینجا نوبت می‌رسد به بخش دوم و بخش عملی بحث؛ یعنی پاسخ به این پرسش که «در مقابل این شرور، چه موضعی باید گرفت و چه رفتار اختیاری باید کرد؟».

این بخش هم گاهی به صورت بحث فلسفی و عقلی خالص طرح می‌شود و به وسیله‌ی ادله‌ی عقلی و با توجه به مصالح و مفاسدی که قابل درک عقل است، جواب داده می‌شود؛ اما با توجه به معارف دینی، خیلی فراتر می‌رود. اکنون گریزی از مسئله‌ی نظری به مسئله‌ی عملی می‌زنیم و نظر به این که این شبهات، بیشتر برای دین داران یا در مقابل دین داران طرح می‌شود، ارتباط آن را با مسائل دینی و اراده‌ی تشریعی الهی. تا حدی که برای ما میسر است و توفیق پیدا می‌کنیم. توضیح می‌دهیم.

♦ تأثیر عمل در تکامل انسان

گفتیم که کامل بودن نظام عالم. یعنی نظامی که شامل همه‌ی مخلوقات می‌شود. به این است که مخلوقی وجود داشته باشد که با اراده و انتخاب خودش، مسیر خود را انتخاب کند و به سبب حسن اختیار، به عالی‌ترین مقامی برسد که مخلوقی می‌تواند به آن مقام برسد. وقتی می‌گوییم «با اختیار خودش انتخاب کند»، پای عمل در میان می‌آید. باید خیر و شرّی باشد تا یکی را با اختیار خود انتخاب کند؛ خواه انتخاب درونی و در حوزه‌ی روح و نفس خودش باشد، یا حوزه‌ی بیرونی که مربوط به عمل‌های جوارحی می‌شود. پس وقتی پای اختیار و انتخاب در کار آمد، مسئله‌ی «فعل» به معنای عامش طرح می‌شود. بر این اساس، هر آنچه موجب محرومیت انسان از اصل چنین کمالی یا درجاتی از آن باشد، متصف به «شرّیت» می‌شود؛ و برعکس، آنچه موجب نیل به اصل این کمال یا به درجات عالی‌تر آن باشد،

متصف به «خیریت» می‌شود؛ و هر دو قسم، «عمل اختیاری»، به معنای عامش نامیده و به دو قسم جوانحی و جوارحی منقسم می‌شود.

♦ تدریجی بودن وجود انسان برای فراهم آمدن زمینه‌های گسترده‌تر برای انتخاب

موجود انتخابگر برای این‌که زمینه‌ی گسترده‌ای برای انتخاب و تغییر مسیر داشته باشد، باید وجودش تدریجی باشد و همواره شرایط جدیدی برای انتخاب در عرصه‌های مختلف و ترقی و تنزل برایش فراهم شود؛ چیزهایی که فقط در این عالم طبیعت میسر می‌شود.

♦ لزوم شناخت و معرفت برای انتخاب آگاهانه

از سوی دیگر، انتخاب آگاهانه، به شناخت کمال و نقص و خوب و بد نیاز دارد؛ چیزی که در مراحل اول زندگی (مثل دوران شیرخوارگی) به دست نمی‌آید. باید تدریجاً رشد کند تا به مرحله‌ی عقل برسد؛ که خود آن هم مراتبی دارد و تدریجاً از قوه به فعل می‌رسد. و روشن است که تکامل عقل برای همه‌ی انسان‌ها یکسان نیست. نگاهی به جامعه و تاریخ کافی است تا دریابیم که انسان‌ها بسیار متفاوت هستند؛ هم از لحاظ استعدادها و ذاتی برای تعقل، و هم از لحاظ شتاب تکامل. آن قدر این مراتب زیاد است که قابل احصا نیست و تنها به وسیله‌ی مفاهیم کلی و مبهمی می‌توان آن‌ها را دسته‌بندی کرد.

♦ نزول وحی برای کمک به عقل در تشخیص خوب و بد و خیر و شر

اگر برای انسان‌ها راه دیگری غیر از عقل ممکن باشد که بتوانند به کمک آن، هر چه بیشتر و هر چه بهتر راه خیر و شر را بشناسند، حکمت الهی اقتضا

می‌کند که آن راه هم در اختیار بشر قرار بگیرد. اینجاست که نقش دین در تکامل انسان روشن می‌شود؛ یعنی خدای متعال، غیر از شناخت‌هایی که از راه عقل به انسان‌ها می‌دهد، خودش عهده‌دار بیان حقایق و معارفی فراتر از شناخت‌های عادی و عقلانی می‌شود و از راه وحی روشن می‌کند که چه کارهایی موجب کمال و سعادت یا موجب عذاب و شقاوت می‌شود، و اینجاست که شریعت و احکام شرع و اراده‌ی تشریحی الهی طرح می‌شود.

❖ فلسفه‌ی احکام شرعی؛ از جمله، واجبات و محرمات

در شریعت، علاوه بر تقسیم کارها به مطلوب و نامطلوب، برای مطلوبیت و نامطلوبیت، مراتبی بیان شده و توجه خاصی نیز به مرزها و ضرورت‌ها و تزامم‌ها و شرایط متغیر شده است. خدای متعال، یک مرتبه از مراتب مطلوبیت را در نظر گرفته که بدون آن، حرکت تکاملی انسان‌ها میسر نیست و ترک آن، موجب محرومیت اساسی می‌شود. اسم این‌ها در لسان شرع، «واجبات» است؛ که خود آن‌ها هم مراتبی دارد و عندالتزام باید اهم آن‌ها را مقدم داشت. در مقابل آن‌ها، «محرمات» و مراتب آن‌ها قرار دارد. یعنی کسی که بخواهد مسیر تکامل را بپیماید، باید حداقل واجبات و حداقل محرمات را رعایت کند. البته این مراتب، در باره‌ی عقلیات هم مطرح است؛ ولی در شرع، کاملاً تفکیک شده و در اختیار عموم مردم قرار گرفته است.

❖ انذار و تبشیر پیامبران، در کنار هدایت تشریحی

هدایت تشریحی الهی که به وسیله‌ی ارسال رسل و انزال کتب انجام می‌گیرد، در اصل، جنبه‌ی تعلیم دارد؛ یعنی همان‌طور که عقل، خیر و شر را درک می‌کند، وحی از عقل نیابت می‌کند و خیر و شر را معرفی می‌کند؛

ولی حتی این شناخت خیر و شر هم باعث این نمی‌شود که انسان‌ها از نعمت‌های معنوی و سعادت الهی، هر چه بیشتر بهره‌مند شوند. از این رو تدبیر حکیمانه‌ی الهی اقتضا دارد که در این عالمی که پراز تحولات و تأثیر و تأثرات متقابل و تراحمات است، زمینه‌هایی فراهم شود که اولاً آنچه را که انسان با عقل یا وحی فهمیده، فراموش نکند، و ثانیاً انگیزه‌ی او برای کارهای خیر، و نیز پرهیز از عوامل شریب‌تر شود. برای همین، دعوت انبیا علیهم‌السلام، با انذار و تبشیر توأم شده است: «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِيَتْلَىٰ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ»؛ یعنی پیامبران الهی، علاوه بر اصل هدایت و نشان دادن راه خیر و شر و حق و باطل، با یادآوری آثار مطلوبی که در دنیا و آخرت برانتخاب‌های خداپسندانه مترتب می‌شود، مردم را به کارهای خوب تشویق می‌کردند، و از سوی دیگر، با یادآوری آثار نامطلوب کفر و عصیان و عذاب‌های دنیوی و اخروی مترتب بر آن‌ها، مردم را از آلوده شدن به گناه و موجبات شقاوت دنیا و آخرت باز می‌داشتند.

بعد از فراغت از بحث نظری و توجه به حلقه‌ی واسطه بین مباحث نظری و مباحث عملی، نوبت به پاسخ دادن به سؤالات مربوط به وظیفه‌ی ما در برابر پدیده‌های خیر و مطلوب و پدیده‌های شر و نامطلوب می‌رسد؛ چه آن‌هایی که ابتدایی‌ست و چه آن‌هایی که نتیجه‌ی اعمال خود شخص است، و چه آن‌هایی که به دست اشخاص دیگری حتی گذشتگان به وجود می‌آید، و چنان‌که دانستیم، همه‌ی آن‌ها در نظام احسن، به صورت بالعرض یا بالتبع منظور است، و با تکامل اختیاری انسان ارتباط پیدا می‌کند.

❖ عبادت و بندگی؛ عامل اصلی تکامل انسان

خوب است در اینجا اشاره بکنیم که عامل اصلی تکامل که موجب لیاقت انسان برای دریافت عالی‌ترین رحمت‌ها و فیوض الهی می‌شود، همان است که در لسان شرع، «عبادت» نامیده شده است؛ یعنی انسان بیابد که از خود چیزی ندارد و از خود چیزی نمی‌تواند داشته باشد، و هر خیری به او برسد، از خدای متعال است؛ حقیقتی که طی یک مسیر بسیار طولانی، امکان تحقق دارد و طیف گسترده‌ای از مراحل را، هم از لحاظ عرضی و هم از لحاظ طولی، در بر می‌گیرد.

❖ لوازم بندگی؛ حفظ نعمت‌ها، شکر نعمت‌ها، و تلاش برای رشد آن‌ها

از جمله‌ی لوازم این بندگی، این است که آنچه را که عقل، آن را موجب تنزل و سقوط انسان می‌داند، ترک کنیم و آنچه را موجب صعود و ترقی ما می‌داند، انجام دهیم. البته وقتی با وحی هم فهمیدیم که چیزی موجب ترقی و تکامل ما می‌شود، باید آن را دوست داشته باشیم و حفظ و نگه‌داری کنیم؛ و بالعکس، کاری را که موجب از دست رفتن نعمت و زمینه تکامل می‌شود، ترک کنیم. در مورد نعمت‌هایی که خدا در جسم و روح ما قرار داده، مانند چشم و گوش و دست و پا و عقل و شعور و امیال فطری، و نیز چیزهایی که با کسب و تلاش خودمان پیدا کرده‌ایم، مثل علم و ایمان، باید سعی کنیم اولاً شکر آن‌ها را به جا بیاوریم؛ ثانیاً این درک و شناخت را حفظ کنیم که از بین نرود؛ ثالثاً سعی کنیم به لوازم عملی آن ملتزم شویم. اگر در هر مرحله‌ای کوتاهی بکنیم، در واقع قدمی در راه تنزل برداشته‌ایم.

❖ وظیفه‌ی ما در برابر نعمت دیگران

از سوی دیگر، وقتی توجه کردیم به این‌که اراده‌ی الهی فقط برای شخص

من نیست و همه‌ی کسانی که بتوانند با اراده‌ی خود تکامل پیدا کنند، خدای متعال می‌خواهد که آن‌ها را به کمال برساند، پس هر نعمتی به هر کس دیگری هم داده باشد، ما حق نداریم آن نعمت را ترضیع کنیم؛ چه رسد به این‌که آن را از بین ببریم. و وقتی توجه پیدا کنیم که نعمت‌های دیگران می‌تواند در آینده برای ما هم منشأ کمالی شود و ما مثلاً از مال یا علم ایشان بهره‌مند شویم، نعمتی روی نعمت برای من تحقق پیدا می‌کند.

پس هم حفظ اصل نعمت، هم شکر نعمت، هم استفاده از نعمت، هم تلاش برای رشد نعمت، همه‌ی این‌ها خیرند و وظیفه‌ی عملی ما محسوب می‌شوند، و هر چه در جهت ضد این‌ها باشد، متصرف به شرور می‌شود. همان‌طور که شرور غیراختیاری ابتدایی، زمینه را برای اختیار خوب یا بد انسان فراهم می‌کنند، شرور اختیاری هم می‌تواند زمینه را برای انتخاب‌های مطلوب یا نامطلوب ما فراهم کند.

در باره‌ی این موضوع، مسائل زیادی هست که من مجموعه‌ی کامل و منظمی از آن را در جایی سراغ ندارم و حتماً از ضعف و کمبود مطالعات بنده است؛ ولی به هر حال، در آیات قرآنی، مباحث زیادی در این زمینه‌ها طرح شده که بسیار سزاوار توجه و آموزنده است و متأسفانه ما از این نعمت‌های قرآنی درست استفاده نمی‌کنیم و زمینه‌ی محرومیت را برای خودمان و برای دیگران فراهم می‌کنیم.

❖ خیربودن بسیاری از امور نامطلوب

از جمله‌ی لطف‌هایی که عقل ما نمی‌رسید و خدا خودش بیان فرموده، این است که گاهی اموری در ظاهر برای شما نامطلوب است و این‌ها را جزء شرور حساب می‌کنید؛ اما همین امور نامطلوب، زمینه را برای کمالات

بعدی فراهم می‌کند، و در واقع، نعمت‌هایی هستند که باید از آن‌ها استفاده کنید: «وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^۱.

◆ نازل کردن بلا، هم‌زمان با ارسال پیامبران؛ یکی از مصادیق نکته‌ی

پیش‌گفته

یکی از این نعمت‌ها، این سنت الهی است که خدای متعال، هم‌زمان با ارسال پیامبران، بلاهایی را نازل می‌کرد تا باعث توجه به خدای متعال شود و رفع آن‌ها را و بخواهند، و همین امر، زمینه‌ی بیشتری برای پذیرش دعوت انبیا، علیهم‌السلام، فراهم کند. از جمله، دو آیه در سوره‌ی انعام و سوره‌ی اعراف با همین مضمون است: «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَا هُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ»^۲؛ و «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ»^۳. توضیح، این‌که انسان، در آغاز پیدایش، هم سطح حیوانات است و تدریجاً مراحل از تکامل را می‌گذراند تا مستعد رسیدن به کمالات انسانی شود، و طبعاً گرایش‌های حیوانی و علاقه به لذت‌های مادی، در او فعلیت دارد، و ارضای آن‌ها، موجب دل‌بستگی بیشتر به آن‌ها می‌شود، و اغلب انسان‌ها، در معرض عواملی هستند که آن‌ها را به حد حیوانیت تنزل می‌دهد و دست‌کم باعث این می‌شود که عامل ترقی در آن‌ها رشد نکند. دل‌بستگی به دنیا و لذت‌های آن، گاهی به حدی می‌رسد که ادراکات فطری و عقلانی، حتی بیانات انبیا هم درست مورد توجه قرار نمی‌گیرد؛ بلکه مورد انکار واقع می‌شود. این است که خدای

۱. بقره، ۲۱۶.

۲. انعام، ۴۲.

۳. اعراف، ۹۴.

متعال، وقتی پیغمبری را می‌فرستد، علاوه بر اندازها و تبشیرها، هشدار عملی هم می‌دهد: «وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ».

❖ عکس‌العمل‌های متفاوت انسان‌ها در برابرین هشدارها

انسان‌ها در مقابل این هشدارها هم عکس‌العمل‌های متفاوتی دارند. برای همین، به آن‌ها مهلت داده می‌شود تا تدریجاً تنبه بیشتری پیدا کنند، و زمینه‌ی بهتری برای بازگشت به سوی خدا برایشان فراهم شود، و توبه و تضرع، باعث تقرب آن‌ها شود؛ یعنی کمبود و نیاز خودشان به خدا را بهتر درک کنند و به طور کلی، زمینه‌ی بندگی کردن، بهتر فراهم شود. در بعضی از این آیات آمده است: «فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا»؛ یعنی این عامل هم که از روی محبت ما به منظور زمینه‌سازی برای تقرب و تکامل آن‌ها ایجاد شده بود، در بسیاری از مردم مؤثر واقع نشد و حتی کار به جایی رسید که آن‌ها لج کردند و بیشتر به همین امور دنیا دل بستند و از خدا دور شدند. «وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ»؛ علت این‌که این‌ها تضرع نکردند و به طرف خدا برنگشتند، این بود که دل‌هایشان قساوت پیدا کرده بود، و به تعبیر قرآن کریم، «كَالْحِجَارَةِ»؛ مانند سنگ شده بود و دیگر حرف حق اصلاً در دل‌شان نفوذ نمی‌کرد و حتی در مقابل انبیا، پنبه درگوش خودشان می‌گذاشتند تا سخن آن‌ها را نشنوند!

در اوایل سوره‌ی «یس»، خداوند این‌گونه فرموده است: «إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُّقْمَحُونَ *.... وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا

يُؤْمِنُونَ». وقتی کار به اینجا می‌رسد، دیگر استحقاق مدد الهی را از دست می‌دهند، و گاهی از این هم فراتر می‌رود؛ یعنی نه تنها خودشان استحقاق مراتب نازل سعادت را از دست می‌دهند، بلکه باعث گمراهی و بدبختی دیگران هم می‌شوند؛ چنان‌که حضرت نوح عرض کرد: **«إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا»**؛ خدایا، من قریب هزار سال این‌ها را دعوت کردم، انواع و اقسام انذار و تبشیر را هم در حق آن‌ها اعمال کردم، اما نه تنها هیچ سودی به آن‌ها نبخشید، بلکه زمینه‌ی گمراهی دیگران را هم فراهم کردند، و دیگر امید این‌که از نسل ایشان هم انسان صالحی به وجود بیاید، وجود ندارد؛ **«وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا»**. کار که به اینجا می‌رسد، عذاب‌های جمعی و عمومی نازل می‌شود، و چنان‌که قبلاً گفتیم، بخشی از شرور این عالم را چنین عذاب‌هایی تشکیل می‌دهد. در نقطه‌ی مقابل، کسانی هم هستند که مراتبی از سختی‌ها، موجب بیداری و تنبیه آن‌ها می‌شود و دست‌کم کمتر به طرف گناه و عصیان و کفر و الحاد می‌روند: **«وَلَنَذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»**^۳.

بعد از آن‌که دانستیم که تدبیرهای الهی در این عالم، شامل این حوادث تلخ هم می‌شود و این شرور هم در واقع جزء تدبیرهای عالم است و به یک معنا جزء نظام احسن است، منتهی نه بالاصاله بلکه بالتبع یا بالعرض، آن وقت سؤال می‌شود که یک مؤمن عادی که نه آن چنان شقاوت در او تثبیت شده و نه سعادت، وظیفه‌اش نسبت به خیرات و نعمت‌های عالم و نیز نسبت به شرور و بلایا و ناهنجاری‌ها چیست؟

۱. بیس، ۸، ۱۰.

۲. نوح، ۲۷.

۳. سجده، ۲۱.

♦ وظیفه‌ی ما در برابر نعمت‌های الهی

با توجه به نکته‌هایی که گفته شد، روشن شد که نعمت‌های این عالم، عطایای الهی است؛ چه در وجود خود فرد، چه در بدنش، چه در روحش، چه در خانواده‌اش، چه در محیط زندگی، و چه در کل نظام هستی، و بندگی ما اقتضا می‌کند که تنها با اذن الهی در آن‌ها تصرف کنیم و از آن‌ها برای سعادت و تکامل خودمان بهره ببریم، و طبعاً حق نداریم که آن‌ها را از بین ببریم، یا از آن‌ها سوء استفاده کنیم، یا مانع استفاده‌ی دیگران از آن‌ها شویم؛ زیرا این‌ها بر اساس حکمت الهی ایجاد شده و نشانه‌ی لطف و مرحمت خداست. پس اگر ما کاری بکنیم که این نعمت‌ها تضعیف شود یا از بین برود، مسئول خواهیم بود.

نکته‌ی شایان توجه دقیق، این است که استفاده‌ی مطلوب از نعمت‌های الهی که مصداق «شکر نعمت» است، موجب افزایش و برکت نعمت‌ها می‌شود، و متقابلاً سوء استفاده و کفران نعمت، مقتضی محرومیت و مجازات شدید است: **«الَّذِينَ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلِ الَّذِينَ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ»**.^۱ پس اصل، در مواجه شدن با نعمت‌های خدا در این عالم، این است که انسان، آن‌ها را به خوبی بشناسد، شکر آن‌ها را به جا بیاورد، از آن‌ها حُسن استفاده بکند و باعث تضییع آن‌ها نشود؛ نه برای خودش و نه برای دیگران. و متقابلاً از پیدایش عوامل شر و فساد و بیماری‌های سخت جلوگیری کند و مانع شیوع و گسترش آن‌ها شود.

❖ تکلیف ما نسبت به رضایت یا عدم رضایت به شرور

این، یک روی قضیه است که ما نعمت‌های خدا را ترضیع و تفویض نکنیم؛ چه نعمت‌های خودمان و چه نعمت‌های دیگران؛ اما یک روی دیگران، به عکس‌العمل قلبی و اعمال جوانحی ما مربوط است که آیا باید در دلمان به آفات و رنج‌ها و بلاها و ناهنجاری‌ها و حتی جنایات دیگران راضی باشیم؟ و چگونه می‌توانیم بین نگرانی از دردها و رنج‌ها و مصیبت‌ها با رضایت به تقدیرات الهی جمع کنیم؟

❖ نگاه تفویضی غالب بر اکثر دین‌داران، و نتیجه‌ی این نگاه

حقیقت، این است که این سؤال، بر حسب اختلاف مراتب معرفت و نگرش انسان‌ها نسبت به خدا و جهان، و نیز بر حسب اختلاف مراتب کمال روحی و معنوی انسان‌ها، پاسخ‌های متفاوتی خواهد داشت. توضیح، این‌که بعضی از دین‌داران، تنها پیدایش اصل جهان و مبادی آن‌ها را به خدای متعال نسبت می‌دهند و آثار طبیعی و انسانی را معلول فاعل‌های مادی و انسانی می‌دانند که خدای متعال، تأثیر حقیقی در پیدایش آن‌ها ندارد و نسبت دادن آن‌ها به خدا، تنها به لحاظ آفریدن فاعل آن‌ها، و حداکثر، اذن تکوینی در مؤثریت فاعل‌ها و مانع نشدن از تأثیر آن‌هاست. شاید بتوان گفت که اکثر معتقدین به خدای یگانه هم نقشی برای خدا در پیدایش امور طبیعی و امور اختیاری جن و انس قائل نیستند و به نوعی «تفویض» اعتقاد دارند. برای چنین کسانی طبیعی ست که از حوادث ناگوار ناراضی باشند و تقدیر الهی را تنها به تقدیر علمی و مانند آن تاویل کنند که مستلزم تأثیر حقیقی الهی در پیدایش آن پدیده‌ها نباشد.

◆ نگاه جبرگرایان به این مسئله

در برابر این دسته از معتقدین به خدا، دسته‌ی دیگری قرار دارند که به نوعی از «جبر» معتقدند، و تأثیر فاعل‌های دیگر را در حد ابزار کار می‌پذیرند.

◆ نظریه‌ی اعتدالی «أمر بین الأمرین»

بین این دو گرایش تفریطی و افراطی، نظریه‌ی معتدل و در عین حال ذومراتبی قرار دارد که در لسان روایات، «أمر بین الأمرین» نامیده شده که هم قائل به تأثیر حقیقی برای اراده‌ی الهی در همه‌ی پدیده‌هاست و هم به فاعل‌های متعدد در طول یکدیگر برای مخلوقات و نیز به تأثیر فاعل‌های مُعد و شرایط و موانع اعتقاد دارد، و درک کامل این نظریه، نیازمند قوت عقل و عمق تفکر و نیز نیازمند به هدایت و توفیق الهی است، و در پرتو این نظریه است که «توحید افعالی» تفسیر صحیحی می‌یابد؛ تفسیری که موافق آیات فراوانی از قرآن کریم و روایات شریفه، و نیز مدعای عارفان حقیقی و اهل کشف و شهود است.

◆ تأثیر نحوه‌ی شناخت انسان از خدا و همچنین مراتب کمال انسان در این اختلافات

محور این دسته از اختلاف نظرها، معرفت و شناخت انسان نسبت به خدای متعال و ارتباط وجودی او با مخلوقات و به خصوص فاعل‌های مختار است؛ اما دسته‌ی دیگر از عوامل اختلاف، به تفاوت مراتب کمال نفس و ظرفیت‌های آن مربوط است. توضیح، این که روح انسان همچنان که قبلاً نیز اشاره شد. در آغاز، هم سطح روح حیوانات است و شادی و رضایت و خشنودی اش، کاملاً به لذت‌های مادی و حیوانی زودگذر بستگی دارد، و با رشد قوای عقلی، تدریجاً دایره‌ی شادی و رضایت اش گسترش می‌یابد و

بعضی از درد و رنج‌ها هم مورد رضایت او واقع می‌شود؛ چنان‌که به خوردن داروی تلخ برای بهبود بیماری و حتی قطع بعضی از اعضای خود برای تداوم زندگی رضایت می‌دهد و گاهی این رضایت به حدی شدت می‌یابد که تحمل درد و رنج را آسان می‌کند و برای تهیه‌ی داروی تلخ و بریدن عضو معیوب حاضر می‌شود هزینه‌ی سنگینی پردازد.

ایمان به آخرت و حیات ابدی، به نوبه‌ی خود، مرتبه‌ی کمال نفس را عالی تر می‌کند و ظرفیت بیشتری برای تحمل درد و رنج‌ها و ناگواری‌ها در جهت نجات از عذاب ابدی و نایل شدن به نعمت‌های زوال‌ناپذیر بهشتی فراهم می‌کند و گاهی بعضی از تجلیات الهی و درک رضوان پروردگار، چنان دوست خدا را تحت تأثیر قرار می‌دهد که تحمل هر مصیبتی را در برابر آن، ناچیز و بلکه به یک معنا مطلوب می‌نماید؛ همان‌گونه که در حالات انبیا و اولیای الهی علیهم‌السلام آمده است و به ویژه از حضرت سیدالشهدا، نقل شده که روز عاشورا، در آخرین لحظات زندگی، زبانش به این مضمون مترنم بود که «تَرَكْتُ الْخَلْقَ طَرًّا فِي هَوَاكُمَا وَأَيَّمْتُ الْعِيَالِ لِكَيِّ أَرَاكُمَا»^۱.

نتیجه، این‌که روح انسان، به سبب تکامل، دارای لایه‌های جدیدی می‌شود و در نتیجه می‌تواند در آن واحد، بین احساس مادی و درک درد و رنج بدن، با یک یا چند نوع حالت روحی برتر (اعم از مطلوب یا نامطلوب و شادای و اندوه) جمع‌کند؛ مگر این‌که در یکی از این لایه‌ها متمرکز شود و توجهی به لایه‌های دیگر نداشته باشد؛ که در این صورت، تنها حالت مناسب با آن لایه را درک خواهد کرد.

۱. همه‌ی خلائق را در هوای رسیدن به کوی تو رها کردم و به کناری نهادم و به یتیمی و بی‌سرپرستی زن و فرزندانم برای دیدن روی تو رضایت دادم.

❖ ادای تکالیف شرعی؛ اولین وظیفه‌ی ما در برابر بلاها و حوادث ناگوار

بنابراین، ما اولاً باید سعی کنیم تکالیف عملی و واجب و حرام شرعی را رعایت کنیم و نگران تقدیرات الهی نباشیم. نمونه‌ی بارز اهتمام به تکالیف شرعی، حضرت امام، رضوان الله علیه، بود که در طول چندین سال مبارزه، روزبه‌روز این معنا در ایشان بیشتر ظهور پیدا می‌کرد، و حوادث تلخ و شیرین، تأثیری در اراده‌ی ایشان نداشت، و فقط در این فکر بود که ببیند در هر حالی وظیفه‌اش چیست و به وظیفه‌ی خودش عمل کند. از جمله‌ی وظایف شرعی، حفظ نعمت‌های خداست که ما حق نداریم بگوییم حالا که ویروس کرونا آمد و آب از سرگذشت، چه یک نی، چه صد نی! بلکه در هر حالی، وظیفه را باید ادا کرد؛ در حد وجوبش، به مقتضای وجوب، و در حد استحبابش، به مقتضای استحباب.

❖ وظیفه‌ی دیگر: راضی بودن به تقدیرات الهی

البته این وظایف، مربوط به عمل جوارحی است. در دل هم باید سعی کنیم به تقدیرات الهی راضی باشیم و هیچ گله‌ای از این تقدیرات نداشته باشیم؛ هرچند موجب ناراحتی‌ها و مصیبت‌هایی برای خود ما و دیگران شود. این، یکی از مشکل‌ترین صحنه‌های عبودیت است که از یک سو به ادای تکلیف اهتمام داشته باشیم، و از سوی دیگر، به حوادثی که طبق تقدیر الهی واقع می‌شود، رضایت قلبی داشته باشیم. البته همه‌ی افراد، قدرت جمع بین تکالیف و تحمل درد و رنج‌های مادی دنیوی و بین رضایت قلبی به مقدرات الهی را با درجات مختلف ندارند، و رضایت داشتن و شادی و حتی استقبال از مصیبت‌های سنگین، مخصوص کسانی است که به درجات عالی ایمان رسیده باشند.

❖ لزوم تلاش و تضرع بیشتر برای فهم بهتر تکلیف و عمل به آن

البته ما باید سعی کنیم تکلیف را هر چه بهتر بفهمیم و خدای ناکرده هوای نفس و علاقه به پست و مقام و جلب رضایت مردم، در تشخیص آن اثر نگذارد و در عمل شخصی خودمان، هیچ وقت تحت تأثیر احساسات و عواطف بازدارنده قرار نگیریم؛ تمرین کنیم که همیشه بر احساساتمان حاکم و غالب باشیم؛ و نسبت به دیگران، عواطف انسانی دل سوزانه داشته باشیم و احیاناً اشک بریزیم؛ «دل می سوزد، و اشک جاری می شود؛ ولی چیزی برخلاف رضای خدا نمی گویم»^۱. از جمله ی این وظایف، حفظ نعمت های خدا برای خود و دیگران، و جلوگیری از فسادها در شهر و خانواده و جامعه است. تکالیف مختلفی است که باید خوب بشناسیم و عاقلانه و دور از افراط و تفریط و وسواس های جاهلانه عمل کنیم و نسبت به آنچه واقع می شود، به تقدیر الهی راضی باشیم؛ مخصوصاً با توجه به این که اراده ی حکیمانه ی الهی به آن ها تعلق گرفته تا زمینه ی درک فیوض بیشتر و رسیدن به مراتب بالاتری از کمالات و رحمت و قرب الهی فراهم شود. به عبارت دیگر، از این جهت که جزئی از نظام احسن و تدبیر حکیمانه ی جهان است، نه تنها ناراحت نباشیم، بلکه خوشحال هم باشیم، و این کار بسیار مشکلی است که در سایه ی دعا و توکل و تضرع به درگاه الهی و توسل به اولیای خدا آسان می شود. وَقَفْنَا لِلَّهِ وَإِيَّاهُ كَمَا نَحْنُ لِرَبِّهِ

۱. مضمون کلامی از پیامبر اکرم ﷺ است که هنگام مرگ فرزند هجده ماهه اش، جناب ابراهیم که حضرت، وی را بسیار دوست می داشت، در مقام پاسخ به اعتراض برخی از اصحاب به گریه ی حضرت در فراق فرزندش فرمود.

تجدید



❖ پرسش ۱

بحث‌هایی که در جلسات گذشته طرح فرمودید، به اینجا رسید که در این جهان، خیرها و شرها همراه یکدیگر هستند؛ یعنی نظام احسن و حکمت‌های الهی اقتضا می‌کرده که جهان، این‌گونه آفریده شود، و البته شرها مقصود بالاصاله نیستند، بلکه مقصود بالتبع هستند تا زمینه‌ای باشد برای تکامل انسان که با انتخاب آگاهانه‌ی خودش، از این‌ها در جهت کمال استفاده کند، و انتخاب آگاهانه، به شناختن انواع خیر و شر و راه رسیدن به آن‌ها نیاز دارد. ممکن است انسان با عقل خودش، کلیاتی را درک کند؛ اما در بسیاری از موارد، راهنمایی عقل عادی برای تشخیص مصادیق خیر و شر کافی نیست، و همین امر، دلیل نیاز به وحی الهی و تشریح احکام دینی است. در اینجا این سؤال طرح می‌شود که با توجه به اختلاف مردم در استفاده از عقل و در دسترسی به محتوای وحی، چگونه همه‌ی انسان‌ها می‌توانند شناخت صحیحی نسبت به همه‌ی وظایف عقلی و تکالیف شرعی پیدا کنند تا زمینه‌ی انتخاب صحیح در هر مورد برایشان فراهم شود؟

❖ پاسخ استاد

با توجه به مطالب پیش‌گفته، این مسئله طرح می‌شود که اگرما باید جهات خیر و شر اشیاء را بشناسیم و رفتارهایمان را برای رسیدن به خیرها و مصونیت از شرور تنظیم کنیم، هرکسی باید همه‌ی خیرات و شرور بشناسد

تا انتخاب کند، و چنین چیزی برای انسان‌های عادی میسر نیست؛ زیرا عقل انسان‌ها، برای شناختن همه‌ی مسائل جزئی زندگی و شناختن جهات خیر و شر آن‌ها کافی نیست. از سوی دیگر، تجربه نشان می‌دهد که انسان‌ها از لحاظ درک عقلی، کاملاً مثل هم نیستند، و فهمیدن چیزهایی هم که با عقل می‌توان آن‌ها را فهمید، به مقدمات و استدلالاتی نیاز دارد که برای همه میسر نیست. پس، از یک طرف، از لحاظ درک عقلی که یک درک طبیعی و عادی تلقی می‌شود، انسان‌ها یکسان نیستند، و از طرف دیگر، تکمیل این معرفت به وسیله‌ی وحی اگر بخواهد برای هرانسانی مستقیماً انجام بگیرد، باید همه‌ی مردم پیغمبر باشند، و واضح است که همه‌ی انسان‌ها لیاقت دریافت وحی را ندارند، و از اصول مسلم ما این است که تعداد انبیاء در طول تاریخ، خیلی محدود بوده و حداکثر عددی که گفته شده، ۱۲۴۰۰۰ نفر است. همچنین هیچ پیامبری نمی‌تواند وظایف فرد فرد امتش را مستقیماً به ایشان ابلاغ کند. مگر ممکن است که یک انسان، وظایف روزانه‌ی صدها میلیون انسان دیگر را مستقیماً برای ایشان بیان کند؟ تنها راهی که باقی می‌ماند، این است که وظایف مردم، در قالب عناوینی کلی بیان شود؛ چیزی که در همه‌ی ادیان واقع شده و همه‌ی عقلا برای بیان مقاصد اجتماعی عمل کرده‌اند. مثلاً گفته می‌شود: همه‌ی انسان‌ها باید در روز، چند رکعت نماز بخوانند، و حد نصابش هم برای همه تعیین می‌شود؛ مثلاً نماز صبح، دو رکعت بخوانند. باید این عدد باشد تا عموم مردم بتوانند این عمل را با ویژگی‌های خاصش انجام دهند. اما گاهی اتفاق می‌افتد که بعضی نمی‌توانند حتی همین عمل را انجام دهند. در این صورت، مطلب را به طور عام بیان می‌کنند و با تخصیص متصل یا منفصل استثنا می‌زنند. از طرف دیگر، گاهی حکمی روی عنوانی ثابت است و مصلحتی دارد که

به وسیله‌ی آن رفتار تأمین می‌شود؛ اما شرایطی پیش می‌آید که انجام دادن این کار، مفسده‌ای به بار می‌آورد که نمی‌شود این‌ها را از هم جدا کرد و کار را به گونه‌ای انجام داد که آن مفسده را نداشته باشد؛ هم مصلحت دارد به خاطر عنوان مصلحت‌دار، و هم مفسده دارد به خاطر عنوان جدیدی که عارض آن شده و مستلزم مفسده شده است. در این‌گونه موارد هم هریک از مصلحت و مفسده که قوی‌تر و مهم‌تر باشد، ملاک حکم قرار می‌گیرد.

همه‌ی این‌ها، مربوط به مقام ثبوت است. اما از کجا بفهمیم که آیا این حکم عام، واقعاً تخصیص زده شده یا نه؟ و این بیان به ظاهر مطلق، واقعاً قیدی دارد یا نه؟ در مورد دو عنوان متزاحم، کدام یک از آن‌ها دارای ملاک مهم‌تری است و باید آن را مقدم داشت و مقتضای آن را حکم فعلی دانست؟ البته گاهی ممکن است مکلف، به تخصیص یا تقیید یا اهمیت یکی از دو ملاک متزاحم یقین پیدا کند؛ ولی چنین یقین بلکه اطمینانی هم همیشه میسر نیست و ممکن است حتی متخصصین و اهل فن هم نتوانند اطمینان و علم عرفی پیدا کنند، و ناچار باید به ظنون معتبر اکتفا کرد.

عقلاً، این روش را برای این کار دارند که در چیزهایی که تخصص ندارند، به متخصص رجوع می‌کنند؛ چیزی که ما در فقه به نام تقلید از آن یاد می‌کنیم، و در امور اجتماعی و سیاسی هم فرمان ولی امر، حجت است؛ گویان که عقلاً محال نیست که اشتباه کند. این‌ها، مواردی است که در شرع، عیناً مثل امور عرفی، روش‌های عقلاً مورد امضای شارع مقدس قرار گرفته است، و همان روش‌هایی که برای تشخیص مصلحت و مفسده یا خیر و شر یا راه وصول به خیر و شربین عقلاً مرسوم است، مورد قبول شارع واقع شده است، و در نتیجه، تکالیف ظاهری افراد با هم متفاوت می‌شود.

❖ پرسش ۲

آیا حکمت تشریعات و دستورهای شرعی، فقط تأمین خیرات و مصالحی است که بر عمل به آن‌ها مترتب می‌شود؛ یا ممکن است حکمت دیگری هم در کار باشد؟

❖ پاسخ استاد

البته اصل، این است که احکام واجب، برای تأمین مصالح حقیقی است، و منهیات و محرّمات، برای اجتناب از مفسد حقیقی است؛ ولی ممکن است گاهی مصلحت دیگری در کار باشد؛ مثلاً منظور، این باشد که آمادگی شخص برای عمل کردن به هر دستور سختی آزموده شود؛ چنان‌که در باره‌ی حضرت ابراهیم -علی نبینا و آله و علیه السلام- اتفاق افتاد؛ در آنجا که به فرزندش اسماعیل علیه السلام فرمود: «إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ».

در مقدمه عرض می‌کنم وحیی که به پیامبران می‌شد، گاهی به این صورت بود که ملک وحی می‌آمد و کلامی را به آنان القا می‌کرد؛ مثل نزول آیه‌ی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و سایر آیات قرآن کریم بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم؛ و گاهی مطلبی به ذهن پیامبر القا می‌شد که مثلاً این کار باید انجام شود؛ ولی گاهی هم به صورت رؤیایی مجسم می‌شد و پیامبر در رؤیای الهی می‌دید که مشغول انجام کاری است و می‌فهمید که باید آن کار را در خارج انجام دهد. حضرت ابراهیم علیه السلام خواب دید که جناب اسماعیل علیه السلام را خوابانده و آماده‌ی بریدن سراوست! حضرت ابراهیم علیه السلام تصور کرد که

باید او را ذبح کند **«إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ»**؛ در صورتی که این رؤیا، یک امتحان الهی بود، و مصلحت آن، این بود که آمادگی وی برای انجام چنین کار عظیمی بدون چون و چرا به ظهور برسد تا به عالی‌ترین مراتب عبودیت و قرب الهی نایل شود.

پس کار، مصلحت بزرگی داشت؛ اما نه آن مصلحتی که عادتاً بر خود کار مترتب می‌شود، و اصطلاحاً گفته می‌شود که این‌گونه دستورها، «اوامر امتحانی» است. البته همه‌ی احکام شرعی، به یک معنا امتحانی‌ست، و به زبان خودمانی، خدای متعال می‌خواهد ببیند که ما به دستورهایش عمل می‌کنیم یا نه؛ دستورهایی که عمل به آن‌ها، مصالح فردی و اجتماعی و دنیوی و اخروی انسان‌ها را تأمین می‌کند. ولی در اوامر امتحانی به معنای خاص، منظور این است که آمادگی مکلف به ظهور برسد؛ هرچند آن عمل انجام نگیرد؛ حتی مصلحتی هم در انجام آن نباشد؛ چنان‌که ذبح حضرت اسماعیل علیه السلام، ظاهراً مصلحتی نداشت؛ اما کمالی که برای یک پدر پیر به سبب آمادگی برای ذبح فرزند جوانش حاصل می‌شود، بدون این‌که بگوید «مگر اسماعیل چه گناهی کرده که من در این سن پیری باید او را ذبح کنم؟»، مصلحت بی‌نظیری‌ست که با همین امر امتحانی حاصل می‌شود. و عجیب‌تر، این است که حضرت ابراهیم علیه السلام بعد از ده‌ها سال عبادت و تجربه و فکرو وحی، این آمادگی را پیدا کرد؛ ولی نوجوانی که قطعاً سن او زیر بیست سال بوده، وقتی به او گفته شد **«إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ»**، جواب داد: **«يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ»** «دستور خدا را عمل کن»، و چون احساس می‌کرد که نگرانی پدر این است که در حال ادای وظیفه، رفتار فرزند موجب اشکالی در عمل شود، اضافه کرد: **«سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ»**؛ یعنی من کاملاً تسلیم و مطیع هستم و رفتار نگران‌کننده‌ای نخواهم کرد!

❖ پرسش ۳

در باره‌ی همین داستان حضرت ابراهیم علیه السلام که در خواب دیدند که کارد بر گلوی اسماعیل علیه السلام می‌کشند و از آن برداشت کردند که مأمور به ذبح اسماعیل علیه السلام شده‌اند، این سؤال طرح می‌شود که آیا ممکن است پیامبر در تفسیر وحی و درک مقصود واقعی آن اشتباه کند؟

❖ پاسخ استاد

اشتباه در فهم وحی، به این معنی که خدا بخواهد چیزی را به پیامبر بفهماند و او غیر از آن را استنباط کند، صحت ندارد، و پیامبر از چنین اشتباهی مصون است؛ اما مقصود خدای متعال از این رؤیای ابراهیم علیه السلام، این بود که او را به اقدام و ادا کند؛ که آن را فهمید و انجام داد؛ چنان‌که قرآن کریم می‌فرماید: «قَدْ صَدَّقَتِ الرَّؤْيَا»؛ ولی علاوه بر فهم تکلیفش تصور کرد که این کار، موجب ذبح کردن و کشتن اسماعیل علیه السلام می‌شود؛ اما این تصور، خارج از محتوای وحی و رؤیای ابراهیم علیه السلام بود و با عصمت پیامبر در فهم تکلیف الهی و انجام آن منافاتی نداشت.

❖ پربش ۴

در مواردی که انسان‌ها به علت دوری از پیامبران و نبودن مدارک کافی، از شناخت احکام واقعی بازمی‌مانند و طبعاً از مصالح عمل به آن‌ها محروم و بلکه متضرر می‌شوند، آیا این شرور و ضررها قابل جبران است؛ یا افراد مطیع و سربه فرمان هم چاره‌ای جز تحمل آن‌ها بدون داشتن راهی برای جبران ندارند؟

❖ پاسخ استاد

اینجا چند مطلب طرح می‌شود: یکی این‌که منظور از این‌که وحی و بیانات پیامبران علیهم‌السلام، ضعف و نقص ادراکات عقلی را جبران می‌کند، این نیست که با آمدن انبیا، علت تامه برای فهم حقایق و شناخت تکالیف حاصل می‌شود و دیگر جهل و خطایی در این زمینه‌ها باقی نمی‌ماند؛ بلکه منظور این است که خدای متعال برای هدایت انسان‌ها، به دادن عقل اکتفا نکرده و راه گسترده‌تری بر آن افزوده است. ولی به هر حال، همان‌گونه که استفاده از عقل، شرایطی دارد، بهره‌مندی از هدایت و حیانی هم شرایطی دارد که بعضی از آن‌ها باید با اختیار فراهم شود. مطلب دوم، این‌که خود این جهل، وسیله می‌شود برای امتحان و انتخاب جدیدی که به نوبه‌ی خود، زمینه‌ی تکامل بیشتری را فراهم می‌کند. وقتی باید کسانی تلاش کنند تا مفاد صحیح وحی را بفهمند، خود این امر، تکلیفی برایشان می‌شود که زمینه‌ی تکامل دیگری برای آن‌ها پیش می‌آورد، و عمل به آن، موجب ثواب‌های فراوان می‌شود، و در واقع، مقدمه برای امتحان دیگری می‌شود که آیا برای شناخت‌های لازم، تلاش کافی و سعی لازم را انجام می‌دهند، یا تنبلی و هوای نفس، باعث بقای جهل و انحراف از حقیقت می‌شود؟

مطلب سوم، این است که اگر کسانی تلاش لازم را برای کشف حقیقت کردند و به دلایلی موفق نشدند، همین تلاششان، عبادتی دارای اجر فراوان است که محرومیت از مصالح تکلیف را جبران می‌کند.

❖ پربش ۵

بنا بر آنچه گفته شد، احکام تشریحی خدای متعال، برای این است که مردم، راه درست را تشخیص دهند و به وظایفشان عمل کنند تا به مصالح حقیقی دست پیدا کنند؛ اما همه‌ی افراد از این دستورها پیروی نمی‌کنند و همیشه در طول تاریخ چنین بوده که اکثر مردم از قوانین و احکام الهی سرپیچی و نافرمانی می‌کرده و به آن‌ها عمل نمی‌کرده‌اند و به علت عصیان، به آفاتی مبتلا می‌شده و حتی مشکلاتی برای دیگران هم به بار می‌آورده‌اند. این سؤال در این زمینه طرح می‌شود که افرادی که به وظیفه‌ی خودشان عمل کردند، ولی آثار اعمال دیگران دامن‌گیرشان شد، چه گناهی کرده‌اند که باید متضرر شوند و به این شرور مبتلا شوند؟ و آیا این شرور و مشکلات و نقایصی که به وسیله‌ی نافرمانی عده‌ای، دامن‌گیر بقیه‌ی افراد جامعه می‌شود، قابل جبران هست یا نه؟

❖ پاسخ استاد

آثار سوئی که بر گناه و تمرد و طغیان مترتب می‌شود، چند نوع است: یکی، این که ارتکاب گناه، شخص را مستعد تکرار آن گناه می‌کند و حتی زمینه را برای ارتکاب گناهان بزرگ‌تر فراهم می‌کند؛ تا آنجا که ممکن است موجب عاقبت شر و ابتلا به شک و شبهه در دین و سپس منجر به کفر و الحاد شود و فرد را از سعادت ابدی به کلی محروم کند. «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السُّوَايَ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ»؛ «آنگاه عاقبت کسانی که مرتکب اعمال ناشایست شدند به

جایی رسید که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به مسخره گرفتند. این شرور، لازمه‌ی طبیعی رفتار خود شخص است و می‌تواند به عذاب ابدی منتهی شود، و چنان‌که قبلاً اشاره شد، لازمه‌ی انتخابگری انسان است. دوم این‌که گناهی، موجب ضرر مادی به دیگران شود؛ مانند غصب اموال و قتل نفوس. در این موارد، اولاً خدای متعال، برای کسی که مورد ظلم قرار گرفته، حق دفاع و قصاص قائل شده است تا ضرر وارد شده را جبران کند، و اگر موفق نشد که حقش را بگیرد، خدای متعال، از فضل و کرم خودش، آن را در دنیا یا آخرت جبران می‌کند. ثانیاً همین ظلم، زمینه‌ی تکامل جدیدی را برای شخص مظلوم فراهم می‌کند که قبلاً فراهم نبود؛ یعنی موضوع جدیدی برای تکالیف تازه و امتحانات و انتخاب‌های دیگر پدید می‌آورد: آیا از حقش دفاع می‌کند یا نه؟ آیا به زبان خوش نصیحت و امر به معروف و نهی از منکر می‌کند یا نه؟ آیا در صدد انتقام‌گیری از ظالم برمی‌آید یا نه؟ آیا آبرویش را می‌ریزد یا نه؟ و سایر تکالیفی که زمینه‌ی رشد بعدی را برای شخص مظلوم فراهم می‌کند.

سوم این‌که گناه شخصی، موجب ضررهای معنوی و محرومیت از ثواب‌های اخروی دیگران شود؛ یعنی رفتار کسی، موجب ضعف اعتقادات دینی و فسادهای اخلاقی و رفتاری دیگران شود. روشن است که چنین گناهایی، زمینه‌ی امتحان و انتخاب را برای افراد و گروه‌ها و قشرهایی از جامعه فراهم می‌کند و یکی از ابعاد شروری است که بالتبع یا بالعرض در نظام احسن منظور می‌شود و مسائل گوناگونی را در پی خواهد داشت که قبلاً به بعضی از آن‌ها اشاره شد؛ از جمله این‌که زمینه‌ی آزمایش‌های فراوانی برای گمراه‌شدگان و دیگران فراهم می‌شود

و ابواب و سيعى از رحمت الهى را مى گشايد و آثار گوناگونى بر حسب مراتب اختيارشان به بار مى آورد، و هيچ امر غير اختيارى، موجب مؤاخذه و مجازات نخواهد شد.

❖ پرسش ۶

نکته‌ی محوری که در بحث‌های گذشته بر آن تأکید شد، این بود که حکمت عمومی انواع و اقسام شرور و بلاهایی که در این عالم تحقق پیدا می‌کند، این است که زمینه‌ای برای انتخاب انسان و تکامل و تعالی اختیاری او فراهم کند. با توجه به این نکته، این سؤال طرح می‌شود که آیا ممکن است بعضی از این شرور، دست‌کم برای برخی از افراد، یک نوع عذاب و مجازات باشد؟ و آیا ممکن است یک جریان، برای بعضی نعمت، و برای بعضی دیگر عذاب، و برای دسته‌ی دیگری صرفاً وسیله‌ی آزمایش باشد؟ مثلاً این بیماری که امروزه شایع و همه‌گیر شده، آیا ممکن است برای افراد یا جوامعی، وسیله‌ی تکامل و خیر و کسب فضایل اخلاقی مثل خدمت به دیگران و ایثار و انواع و اقسام فداکاری‌ها باشد، مانند کارهایی که پرستارها و دکترها می‌کنند که جانشان را به خطر می‌اندازند و به مداوای بیماران می‌پردازند، و برای یک عده، نتیجه‌ی گناهانشان باشد، یا عذابی باشد که خدای متعال بر آن‌ها نازل کرده تا مایه‌ی تنبہشان باشد، یا موجب جبران و تکفیر سیئاتشان شود، یا یک نوع عذاب ناشی از خشم و قهر الهی باشد؟

❖ پاسخ استاد

قبلاً گفته شد که شروری که در این عالم اتفاق می‌افتد، گاهی ابتدایی است و گاهی به دنبال رفتار دیگری است؛ آن رفتار هم گاهی رفتار خود فرد است و گاهی رفتار دیگران است، و هر یک از آن‌ها، مصالح خاص خودش را دارد. ما انسان‌ها معمولاً کاری را که می‌کنیم، برای رسیدن به هدف خاصی است، و ممکن است منافع دیگری هم داشته باشد که اصلاً به آن‌ها توجه نداریم؛ یعنی کار را معمولاً برای یک هدف می‌کنیم، و خیال می‌کنیم

کارهای خدا هم همین‌گونه است؛ در صورتی که کار خدا این‌گونه نیست، و هر نوع اثری که هر پدیده‌ای در حال یا آینده برای فرد یا گروه دیگری ممکن است داشته باشد، همه‌ی این‌ها منظور است. چیزی از علم خدا غایب نیست و خدای متعال، هر خیری را می‌خواهد، و اگر شرور بالتبعی هم بوده باشد، بالعرض و بالتبع، متعلق اراده‌ی او خواهد بود.

بنابراین ممکن است اولاً یک پدیده، برای کسی یا گروهی، فقط امتحان باشد؛ مثل شرابندایی که زمینه‌ی انتخاب را فراهم می‌کند: «لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»، و در عین حال، همین کار برای کسانی می‌تواند وسیله‌ی تنبیه و گوش‌مالی باشد تا هوشیار و بیدار شوند، و نیز ممکن است برای کسانی موجب تخفیف عذاب و تکفیر سیئات و تطهیر از آلودگی‌های گناهان باشد. حتی در روایات داریم که گاهی خدای متعال، جان مؤمنی را سخت می‌گیرد تا موجب تطهیر و آمرزش او شود و پاک از دنیا برود.

پس کارهای خدا می‌تواند چند علت مختلف داشته باشد. جالب توجه، این است که بسیاری از آیات، به هدف‌های متعدد اشاره می‌کنند؛ می‌گوید ما این کار را می‌کنیم تا چنین شود و چنین شود و چنین شود، و گاهی معطوف علیه را حذف می‌کند و می‌فرماید «وَلَعَلَّ...»^۲؛ یعنی لِعَلِّ و مِنْ جُمْلَتِهَا كَذَا.

۱. هود، ۷ و ملک، ۲.

۲. مانند: وَ كَذَلِكَ نَقْضُ الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ؛ و ما آیات را به تفصیل بیان کردیم و برای آن که بازگردند (اعراف، ۱۷۴).

❖ پرسش ۷

سؤال قبلی ما در این باره بود که یک پدیده ممکن است برای افراد و گروه‌های مختلف خیر باشد یا شر، و موجب لذت باشد یا رنج. آخرین سؤال، این است که آیا ممکن است یک پدیده‌ی خاص، برای یک نفر، هم موجب لذت و هم موجب رنج باشد یا نه؟

❖ پاسخ استاد

این، مسئله‌ای عمیق و قابل توجه است و جا دارد که در اطرافش بحث‌های گسترده‌ای بشود. باید به این حقیقت روان‌شناختی توجه کرد که انسان‌ها از لحاظ رشد انسانی، مراتب مختلفی دارند. همه‌ی ما می‌دانیم که انسان در ابتدای پیدایش خود، چندان فرقی با حیوان ندارد و معمولاً از یک امر ملایم با بدن لذت می‌برد و از امر ناملایم ناراحت می‌شود، و چیزی را که موجب لذت محسوس زودگذر باشد، «خیر» می‌داند، و امر دردناک و رنج‌آور را «شر» می‌شمارد؛ ولی وقتی رشد می‌کند، گویا لایه‌ی دیگری در روح او به وجود می‌آید که فراتر از سطح پیشین است. بچه وقتی بزرگ می‌شود، کم‌کم چیزی به نام احترام و آبرورا درک می‌کند و به آن دل می‌بندد. بچه‌هایی که نزدیک سن بلوغ می‌رسند، می‌خواهند نزد دیگران محترم باشند و آبرویشان محفوظ باشد؛ اگر اشتباهی کردند، کسی دیگر نفهمد؛ اگر نقصی دارند، دیگران متوجه نشوند؛ و اگر به علت فقر خانواده کمبودهایی دارند و حتی گرسنگی می‌کشند، نزد دیگران ابراز نیاز نکنند. چنین کسی اگر احساس گرسنگی کند، طبعاً ناراحت می‌شود؛ همچنان‌که هر حیوانی از گرسنگی ناراحت می‌شود؛ اما یک احساسی، فوق احساس گرسنگی دارد که می‌گوید من نباید بگذارم نیاز مرا دیگران بفهمند، و با این‌که گرسنه

است، اظهار گرسنگی نمی‌کند و چنین وانمود می‌کند که سیراست و به غذا خوردن نیازی ندارد؛ برای این‌که آبرویش حفظ شود. از این‌گونه مثال‌ها فراوان است. این وضع، نشانه‌ی آن است که روح او، ظرفیت طولی بیشتری پیدا کرده و رشد یافته است. روان‌شناسان تا حدودی این مراحل رشد را شناسایی و بیان کرده‌اند؛ با اختلافاتی که در بیاناتشان هست.

اما از نظر دینی، مطلب بسی فراتر است و گاهی ممکن است که انسانی در یک لحظه، نسبت به یک پدیده، چند نوع احساس مختلف داشته باشد. فرض بفرمایید مثلاً کسی طفل فقیر مریضی را می‌بیند که از گرسنگی یا بیماری در حال جان دادن است و نمی‌تواند کاری برای او بکند؛ دلش می‌سوزد و اشکش جاری می‌شود، و در همین حال توجه پیدا می‌کند به این‌که این احساس دل‌سوزی و هم‌دردی، یک کمال انسانی است و از داشتن چنین کمالی خوشحال می‌شود و در یک سطحی از روحش لذت می‌برد. همچنین مراتب دیگری از کمال برای روح انسان وجود دارد که روان‌شناسان متعارف، شناخت کاملی از آن‌ها ندارند؛ اما در معارف دینی، مراتب ایمان و عناوینی مانند آن معرفی شده است؛ به طوری که ممکن است در زمان واحد، در مورد پدیده‌ی واحدی، انواعی از احساس لذت و رضایت، و متقابلاً اضداد آن‌ها، برای انسان حاصل شود. بنابراین ممکن است کسی مبتلا به بیماری ذات‌الریه شود، درد بکشد، تنگی نفس و سینه درد داشته باشد و از این آفت‌ها رنج ببرد، و در همین حال، توجه داشته باشد که این‌که وظیفه داشته که نزد دکتر برود و دوا بخورد و این کار را کرده است و پاداش اطاعت خدا را خواهد داشت؛ بعد توجه کند به این‌که تحمل این درد و رنج‌ها، موجب آمرزیدن گناهانش، و نیز موجب درجات بهشت، و سرانجام موجب رضایت خدا می‌شود. چنین کسی، در یک لحظه، در

عین رنج بردن از درد و بیماری، انواعی از لذت‌ها را بر حسب مراتب ایمان و معرفت و توجه به مقام ربوبی خواهد داشت.

حقیقت، این است که گنجایش و ظرفیت انسان، خیلی بیش از این‌هاست و تصور مراتب آرامش و رضایت اولیای خدا به مقدرات الهی و لذت‌های فوق العاده‌ای که برای ایشان حاصل می‌شود، برای افراد عادی میسر نیست و طبعاً تصدیق به آن‌ها و درک نمونه‌های عینی آن‌ها، سخت‌تر و دشوارتر خواهد بود.

برای نمونه، ما در روایاتی داریم که اگر مصیبتی به شما وارد شود و شما مبتلا به رنج و المی شوید، ما ناراحت می‌شویم، و در بعضی نقل‌ها آمده که حتی ما به واسطه‌ی مریضی شما مریض می‌شویم، و نیز در شادی و سرور شما شاد می‌شویم، و طبعاً افزایش کمی و کیفی غم و شادی اقتضا دارد که بر مقدار و مرتبه‌ی غم و شادی امام علیه السلام نیز افزوده شود. اکنون ملاحظه کنید که روح امام، چه ظرفیت عظیمی برای تحمل انبوه غم‌ها و شادی‌ها و حتی جمع بین آن‌ها دارد!

این نکته در اینجا قابل توجه است که همین انسانی که هم از لحاظ طولی و هم از لحاظ عرضی، ظرفیت‌های متفاوتی دارد، اگر تمام توجه او به یک مرتبه معطوف شود و در همان مرتبه تمرکز پیدا کند، پدیده‌های سایر مراتب را دیگر درک نمی‌کند؛ مثل کسی که درد خیلی شدیدی دارد و اصلاً نمی‌تواند به چیزی دیگر توجه کند. البته انسان‌های کامل می‌توانند مراتبی از این‌ها را با هم جمع کنند؛ اما زمینه‌ی حیات مادی، تحمل تمرکز

۱. تفاوت ظرفیت و وسعت روحی افراد را می‌توان به تفاوت وسعت دید دو نفر تشبیه کرد که یکی از آن‌ها، از دریچه‌ای تنگ، به قطاری از شترهای در حال عبور می‌نگرد و طبعاً در هر لحظه، تنها یکی از آن‌ها را می‌بیند، و دیگری، بر فراز بامی قرار گرفته و همه‌ی آن‌ها را با هم می‌بیند.

در همه‌ی آن‌ها را ندارد. و حتی اگر به مصداق «قُلُوبُنَا أَوْعِيَةً لِمَشِيَّةِ اللَّهِ»^۱، در یک مرتبه‌ی خاص تمرکز کامل پیدا کند، می‌تواند بگوید که از مراتب دیگر اطلاعی ندارم: «وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ»^۲؛ «إِنْ نَحْنُ إِلَّا نَشْرٌ مُثَلُّكُمْ»^۳. البته ما هر اندازه دلیل و حیانی داشته باشیم، می‌توانیم وجود چنین مقام‌هایی را برای کسانی تصدیق کنیم و آرزو داریم که خدای متعال، به برکت عنایت اولیای کاملش، روزنه‌ای از این حقایق به روی ما بگشاید و اندکی از این مواهب ویژه به ما هم مرحمت کند؛ *إن شاء الله تعالی*.


۱. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۳۳۷.


۲. و نمی‌دانم که در باره‌ی خودم و شما چه واقع خواهد شد (احقاف، ۹).

۳. ما (پیامبران) صرفاً بشری مانند شما هستیم (ابراهیم، ۱۱).



صفحه ی رسمی آیت الله مصباح یزدی را در پیام رسان ها و رسانه های اجتماعی دنبال کنید.

 @ m e s b a h y a z d i _ i r

 m e s b a h y a z d i . i r

نوشتار حاضر، حاصل سه جلسه سخنرانی و پرسش و پاسخ از علامه آیت الله محمد تقی مصباح یزدی است که در اسفند ۱۳۹۸ و پس از شیوع بیماری کرونا در کشور ایراد و برگزار شده است. آیت الله مصباح یزدی با بیانی شیوا و روان، دو جهت نظری و عملی بحث شرور و بلایا را شرح داده و با استفاده از مقدمات عقلی و همچنین آیات و روایات، گره‌های ذهنی موجود در باره‌ی این مسائل را به خوبی می‌گشایند.

ایشان در پایان، به هفت پرسش مهم برخی از مخاطبان پاسخ می‌دهند که این بخش از کلام نیز ابعاد مسئله را روشن‌تر می‌کند. می‌توان ادعا کرد که این مکتوب، به رغم اختصارش، در بررسی محققانه‌ی ابعاد بلایا و شرور، کم‌نظیر یا بی‌نظیر است. از این رو، مطالعه‌ی دقیق و عالمانه‌ی آن، به همه‌ی ارباب معرفت و تمام کسانی که دغدغه‌ی فهم دقیق‌تر و عمل بهتر را دارند، سفارش می‌شود.



آیت الله محمد تقی مصباح یزدی
مکتوبی در باره‌ی شرور و بلایا



مکتوبی در باره‌ی شرور و بلایا

